

دخیل

عباس کریمی

یکی بیاید و بعد از تو جان مان بدهد
برای از تو سرودن توان مان بدهد
به آن نگاه صمیمی، به آن تبسم گرم
بگو طلوع کند آسمان مان بدهد
به عاشقانه ترین ها دخیل می بندیم
اگر تلاطم چشمات امان مان بدهد
غزل، تو اوج بگیر و سلیس و ساده بگو
مسیر آینه ها را نشان مان بدهد
میان این همه پرواز، بال و پر نزدیک
کدام قله، کدام اوج، جان مان بدهد؟!
بس است هر چه میان قفس، تباه شدیم
یکی بیاید و در خود تکان مان بدهد

اسیر توست محبت...

جواد محمدزمانی

تو آن گلی که مجرد ز رنگ و بو باشی
به آفرینش این خاک، آبرو باشی
زبان حق شده ای تا که در شب معراج
به اشتیاق نبی، گرم گفت و گو باشی
من از طهارت اسم تو خوب دانستم
که خود به بردن این نام، با وضو باشی
بین که وصله کفش تو خنده می آرد
به وهم این که به خاک، اهل آرزو باشی
بگو به اهل سقیفه که نام تو نبرند
تو با شکوه تر از این بگو مگو باشی
به احتضار خود آغوش می گشاید دل
اگر به قبر و قیامت تو پیش رو باشی
به حشر از مددت با نشاط خواهم رفت
به استواری پا از صراط خواهم رفت
دل شکسته ما را که بر مزارت سوخت
ببر به تربت شمعی که در کنارت سوخت
تو بین باغ نشستی و خوب دانستی
میان شعله، گل و غنچه و بهارت سوخت
کدام داغ تو را آتشی فروزان کرد
که نخل سبز صبوری به سایه سارت سوخت
اسیر توست محبت که چون شکافت سرت
دلت به قاتل نابوده شرمسارت سوخت
چنان به نیزه کوفه، سری بلند شده است
که در کجاوه دل، دخت بی قرار سوخت
سر سلاله تو جز به نی شکوفه نداشت
چه رسم های شگفتی که شهر کوفه نداشت

به بوی تو

علی رضا قزوه

این عطر، عطر سلسله رازیانه هاست
هر شب شب محمدی عاشقانه هاست
گل ها که وا شدند به بوی تو وا شدند
بوی تو در محمدی گل بهانه هاست!
اردیبهشت شعله ور من هنوز هم
شب بود و شمع دانی و شعر و ترانه هاست
در ناگزیر عزت خود خم نمی شویم
تا دست مهربان تو بر روی شانه هاست
بعد از اذان مأذنه ها گر اقامه ای است
نجوای یا محمد دیوار خانه هاست
باران شویم و تازه شویم و جوان شویم
آن جا که هر نماز، بهار جوانه هاست
هر صبح، صبح مستی و هر شب، شب شهود
امسال سال بارش پیغمبرانه هاست



پوتین سرخ

محمدحسین عباسی

جالا غزل به رسم تو این جا شهید شد
خون قلم به سرخی خونت رسید، شد
گفتم خزان که می رسد این جا تو نیستی
فصل تو بود، فصل خزان هم بعید شد
با صندلی نشسته کنار ترانه ای
شاعر نبود، اسم تو را چون شنید، شد
باروت و انفجار، و یک موج بی قرار
سرفصل های پنجره ات رو به عید شد
حالا تمام دشت تو را سبز می شود
گلبول های سرخ تو این جا سپید شد
با پاره های پیرهن ت حرف می زنند
یعقوب هم ز بوی تنت ناامید شد
با این پلاک، اسم تو را گم نمی کنم
هرچند زیر برف، تنت ناپدید شد
پاهای تو کجاست، کجا ایستاده ای
پوتین سرخ صاحب این جا شهید شد



دیار آهنا/ شماره ۲۵

